

بررسی قاعده فقهی «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»

طاهر علی محمدی^۱، حمزه نظریپور^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۲۰ - تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۱۳)

چکیده

با وجود جایگاه ویژه‌ی قواعد فقهی در تفریع و تطبیق احکام فقهی؛ هنوز قواعدی هستند که استخراج و اصطیاد نشده و یا در میان فقها به عنوان یک قاعده‌ی فقهی شهرت نیافته‌اند که یکی از آن‌ها قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است. بر اساس این قاعده، اطاعت از افراد، زمانی که منجر به معصیت خداوند گردد، حرام است و اطاعت الهی نیز با انجام حرام محقق نمی‌شود. نظر به اهمیت موضوع از یک سو و عدم رواج و شیوع اصطلاح «قاعده» برای آن از دیگر سو، می‌طلبید در راستای تأیید و تثبیت این قاعده، تحقیقی درخور صورت پذیرد. در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی و با جستجوی وسیع در روایات و فتاوی‌های فقهای عظام انجام گرفته، ضمن بررسی و تبیین برداشتهای مختلف از روایت «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» و تطبیق مصادیق مختلف فقهی آن در کلام فقها، قاعده‌ی مذکور اثبات شده است.

واژگان کلیدی: طاعت، قاعده فقهی، مستندات قاعده، معصیت، موارد تطبیق قاعده

۱. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول)؛

Email: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه مازندران؛

Email: hamzehnazarpour@gmail.com

مقدمه

جایگاه قواعد فقهی در مباحث فقهی و پژوهش‌های مرتبط با آن، جایگاهی رفیع است. اهل بیت (ع) با اهتمام به آموزش اصول مکتب و به منظور تسهیل در استنباط صحیح احکام توسط فقها، قواعد فقهی بسیاری برای شاگردان خود به جای نهاده و در ضمن بیانات خود به اصحاب خاصّ خویش تفهیم کرده و آموزش داده‌اند که اغلب با الفاظ عام - چه در قالب نفی و چه در قالب اثبات - بیان شده‌اند. بسیاری از این قواعد فقهی، مورد شناسایی، بحث و تدقیق قرار گرفته و در جای‌جای فقه توسط فقها به کار گرفته شده‌اند. در این بین برخی از قواعد وجود دارند که هنوز استخراج یا اصطیاد نشده و یا در میان فقها به عنوان یک قاعده‌ی فقهی شهرت نیافته‌اند. یکی از آن‌ها قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» است که با وجود یک بار کاربرد واژه‌ی «قاعده» در لسان دو نفر از فقها، در استعمالات دیگر فقیهان به عنوان قاعده‌ی فقهی شهرت نیافته و به عنوان قاعده مورد استناد قرار نگرفته است. بی‌تردید همان قدر که اصطیاد و تأسیس قواعد فقهی ارزش علمی و عملی فراوانی دارد، کشف و مدلل‌سازی قواعد ناشناخته و یا کمتر مورد توجه قرار گرفته نیز در راستای کمک به تفریع و تطبیق فروع ارزشمند است. اهمیت این کار زمانی بیشتر روشن می‌شود که دانسته شود انجام این کار نیازمند فحص و جستجوی وسیع در روایات و فتاوی‌های فقهای عظام است.

قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» متّخذ از روایتی به همین مضمون می‌باشد و فروع متعددی در فقه بر آن مترتب می‌شود. با بررسی‌های به عمل آمده تحقیقی در مورد این قاعده یافت نشد؛ از این‌رو پژوهش حاضر، پژوهشی جدید و نو محسوب می‌شود. از آنجا که فهم بسیاری از احادیث نیاز به مقدماتی چند دارد و رسیدن به این فهم مستلزم طیّ مراحل از قبیل فهم متن حدیث و فهم مقصود اصلی آن می‌باشد، به همین سبب پس از بررسی مفردات این حدیث، به این سؤال پاسخ داده می‌شود که اولاً، حدیث مذکور چه مضامینی دارد و ثانیاً، آیا می‌تواند به عنوان یک قاعده فقهی مطرح شود یا خیر و مستندات دالّ بر مضمون آن کدام است.

۱. مفاد اجمالی قاعده

با توجه به بیانی که در مباحث آینده خواهد آمد مقصود از قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» که متّخذ از روایتی به همین مضمون می‌باشد، یکی از این دو معنا است:

یا مقصود آن است که اگر یکی از مخلوقین، فردی را به کاری امر، نهی، تشویق و یا ترغیب نماید و این فعل یا ترک فعل او موجب ارتکاب معاصی باشد، اطاعت و پیروی از دستور وی لازم نیست و باید از خواسته او سر باز زد؛ یا مراد این است که اگر خود فرد بخواهد عملی انجام دهد و در مقدمات کلی یا جزئی آن دچار معصیت و فرو غلطیدن در حرام شود، عمل وی مصداق عبادت و اتیان دستور شارع محسوب نمی‌شود. چنانکه روشن خواهد شد روایت مذکور ظهور در معنای اول دارد.

۲. مستندات قاعده

مدارک این قاعده روایاتی فراوان است که دربردارنده همین مضمونند. در ذیل به پنج مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

(ا) پیامبر اسلام فرمود: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ [۲۱، ج ۱۶، ص ۱۵۴]؛ اطاعت از مخلوق در معصیت خداوند روا نیست».

(ب) این روایت به همین شکل از امام علی (ع) نیز نقل شده است [۳۵، ص ۵۰۰].
(ج) از امام علی (ع)، نقل شده است که فرمود: «... وَ أَمَّا حَقُّ سَائِسِكَ بِالْمَلِكِ فَأَنْ تَطِيعَهُ وَ لَا تَعْصِيَهُ إِلَّا فِيمَا يُسَخِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ... [۴، ج ۲، ص ۶۲۰]؛ و اما حق کسی که سیاست مملکت را بر عهده دارد، این است که او را اطاعت کنی و نافرمانیش نکنی جز در موردی که موجب خشم خدای عز و جل شود؛ زیرا که طاعت هیچ مخلوقی در معصیت خالق روا نیست».

(د) از امام صادق نقل شده که فرموده است: «... وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَ لَا غَيْرَهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ [۲، ج ۲، ص ۶۰۸]؛ احسان به پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه آن‌ها و نه دیگری را در معصیت خدا فرمان مبر؛ زیرا برای مخلوق در معصیت خالق، حق طاعتی نیست».

(ه) امام باقر (ع) فرمود: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَنْ يَعْصِي اللَّهَ... [۵۳، ج ۲، ص ۳۱۰]؛ آن که به فرمانبرداری از کسی گردن نهد که نافرمانی خدا می‌کند، دین ندارد».

۳. ادله اثبات مفاد قاعده

آیات [نک: ۱، آل عمران، ۳۲ و ۱۳۲، نساء، ۵۹، ۸۰ و ۱۳۵، مائده، ۹۲، جن، ۲۳، انفال، ۱، ۲۰، ۲۴ و ۴۶، نور، ۵۴ و ۵۶، تغابن، ۱۲، حشر، ۷] و روایات فراوانی [نک: ۲، ج ۱،

ص ۱۳۹؛ ۳۵، ص ۵۴۶؛ ۶۱، ج ۱۳، ص ۴۲] وجود دارد که مثبت مفاد قاعده‌ی مذکور هستند و علاوه بر اثبات وجوب اطاعت از خداوند و عدم اطاعت از غیر خدا؛ از جمله والدین، پشتوانه‌ی اصطیاد این قاعده از روایات قبلی نیز خواهند بود. برخی از آن‌ها عبارتند از:

۳-۱. آیات

آیه اول - خداوند می‌فرماید: «وَصَيِّبْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا...»؛ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن‌ها پیروی نکن» [۱، عنکبوت، ۸]. در این آیه، نیکی و احترام نسبت به پدر و مادر و اطاعت از آنان تنها در جایی سفارش شده است که به معصیت و مخالفت با احکام الهی منجر نشود.

آیه دوم - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ» [۱، محمد، ۳۳]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید رسول (خدا) را، و اعمال خود را باطل نسازید!». مطابق این آیه اطاعت از خدا و رسول به طور مطلق واجب است و نافرمانی باعث بطلان اعمال می‌شود؛ خواه خود شخص تحت تأثیر هواهای نفسانی اقدام به نافرمانی کند یا اینکه به سبب اطاعت از غیر خدا و رسول (والدین یا دیگران) عصیان نماید.

آیه سوم - «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» [۱، احزاب، ۳۶]؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است». مستفاد از این آیه هر مسلمانی می‌بایست بدون چون و چرا از دستورات خدا و رسول اطاعت کند و هیچ کس در مخالفت کردن، اختیاری ندارد؛ بر این اساس، هم خود انسان و هم والدین او ملزم به اطاعت از خدا و رسول او هستند، و روشن است که اوامر صادر شده‌ی والدین بر خلاف احکام الهی، مخالفت با خدا و رسول، و گمراهی به حساب می‌آید؛ وقتی هم که این نوع اوامر، گمراهی و حرام باشد، به طریق اولی اطاعت از آن دستورات ضلالت و حرام خواهد بود.

آیه چهارم - «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» [۱، نساء، ۱۴]؛ و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند؛ و برای او مجازات خوارکننده‌ای است. این آیه به روشنی بیان می‌دارد که مخالفت والدین با احکام الهی معصیت محسوب می‌شود و نتیجه‌ای جز آتش جهنم ندارد؛ بنابراین اطاعت از آن‌ها در این مخالفت کردن‌ها نیز همان نتیجه را خواهد داشت و حرام است. علاوه بر این موارد، اصولاً آیاتی هم که در باره‌ی احسان به والدین نازل شده و از آن‌ها لزوم اطاعت از والدین فهمیده می‌شود^۱، ابتدا عبادت و اطاعت را به خداوند منحصر کرده و سپس به احسان نسبت به آن‌ها تصریح کرده‌اند که این نشان می‌دهد اطاعت از والدین در راستای احسان به آن‌ها، در چارچوب اطاعت از احکام و اوامر الهی می‌بایست شکل بگیرد. بنابراین، مطابق این آیات و آیات مشابه دیگر، هیچ کس مجاز به مخالفت با دستورات خدا و رسول؛ چه بدون واسطه و چه به واسطه‌ی اطاعت از دیگر انسان‌ها؛ از جمله والدین نیست. این مطلب همان مفاد قاعده اصطیاد شده است.

۲-۳. روایات

روایت اول - پیامبر (ص) می‌فرماید: «لا طاعة لأحدٍ في معصية الله إنما الطاعة في المعروف» [۱۶، ص ۶۷۷]؛ اطاعت هیچ کس در معصیت خدا روا نیست اطاعت فقط در کار نیک است.

روایت دوم - در روایتی آمده است که امام حسین (ع) به ابو سعید خدری فرمود آیا می‌دانی که من نزد آسمانی‌ها محبوبترین افراد از زمینی‌ها هستم؛ در حالی که تو با من و پدرم در صفین جنگیدی؟ ابوسعید در مقام اعتذار گفت، پیامبر(ص) به من فرمود از پدرت اطاعت کن. امام پاسخ دادند: «أما سمعت قول الله تعالى "وإن جاهدك على أن تُشركَ بي ما ليس لك به علمٌ فلا تطعهما" و قول رسول الله "إنما الطاعة في المعروف" و قوله "لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق" [۵۳، ج ۴۳، ص ۲۹۷]؛ آیا قول خداوند: «و اگر آن دو تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آن‌ها پیروی نکن» و قول پیامبر(ص): «اطاعت تنها در کار نیک است» و نیز فرمایش دیگر او را: «در معصیت خدا اطاعتی برای مخلوق نیست» نشنیدی؟».

۱. «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» (۱، اسراء، ۲۳)؛ «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [۱، نساء، ۸۴] و «لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» [۱، بقره، ۸۳].

روایت سوم - امام صادق (ع) فرمودند: «يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءَ شَكَرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ طَاعَتُهُمَا فِيمَا يَأْمُرَانِهِ وَ يَنْهَيَانِهِ عَنْهُ فِي غَيْرِ مَعْصِيَةِ اللَّهِ ... [۵۳، ج ۷۵، ص ۲۳۶]؛ فرزند سه وظیفه در قبال پدر و مادر دارد؛ شکرگذاری آن‌ها در همه حال، اطاعت آن‌ها در آنچه امر و نهی می‌کنند در غیر معصیت الهی».

روایت چهارم - امام رضا (ع) می‌فرماید: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ وَ إِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ وَ لَا طَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [۳، ج ۲، ص ۱۲۴]؛ نیک رفتاری با پدر و مادر واجب است؛ اگر چه مشرک باشند و فرمانبرداری از آن دو در معصیت خدا روا نیست».

همان‌گونه که روشن است، روایت اول به طور صریح اطاعت از غیر خدا را صرفاً در اعمال و گفتار نیک که قاعدتاً چیزی غیر از واجبات و یا مستحبات نیستند و یا حداقل از محرّمات الهی محسوب نمی‌شوند مجاز شمرده و سه روایت بعدی فرمانبرداری از والدین را در معصیت خدا نهی کرده‌اند که به طریق اولویت اطاعت از غیر والدین در معاصی را تحریم می‌کنند.

۳-۳. دلیل عقلی

لزوم شکر منعم امری عقلی است. عقل حکم می‌کند که انسان باید در برابر هر کس که به او نعمتی داده یا خدمتی نموده، بی‌تفاوت نباشد و به‌گونه‌ای از او تشکر کند و گرنه از طرف عقل خود مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت؛ البته شکر منعم گونه‌های مختلفی دارد. شکر خداوند در قالب اطاعت از اوامر و نواهی او متجلی می‌شود. از طرفی دیگر از نظر عقل، اطاعت پیامبر (ص) و ائمه (ع)، فرع بر اطاعت او است؛ زیرا چنانکه گذشت خود خداوند اطاعت از آن‌ها را واجب کرده است و معنا ندارد که به اطاعت از آن‌ها در مخالفت با خود دستور دهد؛ زیرا نقض غرض و نیز عقلاً عبث و قبیح خواهد بود. از همین جا است که هر طاعتی؛ مانند اطاعت از والدین و همسر که معصیت الهی در آن باشد، باطل خواهد بود. این حکم عقل، دقیقاً همان مفاد قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است.

۴. مفهوم حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»

در این قسمت ضمن بررسی مفردات روایت؛ به تبیین نظرات و برداشتها از روایت نیز پرداخته می‌شود:

«لا»: در اینجا برای نفی جنس است؛ زیرا ما بعد آن نکره می‌باشد. این گونه «لا»، با «لا»ی نفی وحدت که در نفی حکم از همه افراد جنس به کار نمی‌رود، تفاوت دارد. «لا»ی نفی جنس یکی از نواسخ است و برای ناسخ بودن باید شروطی داشته باشد که نکره بودن اسم و خبر یکی از جمله آن شرایط است [نک: ۴۴، ج ۱، ص ۶۲۲].

اما در مورد معنای «لا» در این روایت نظراتی مطرح است که به تفصیل می‌آید: (۱) برخی معتقدند «لا» در این حدیث (لا طاعة)، همچون «لا» در قاعده «لا ضرر» به معنای نهی است [۳۳، ص ۲۴]؛ یعنی هیچ کس نباید در اطاعت از مخلوق، نسبت به خالق مرتکب معصیت شود [نک: ۵۴، ج ۱، ص ۱۴۵].

بر این نظر، اشکالاتی وارد شده؛ از جمله اینکه استعمال «لا» به معنای نهی در جمله اسمیه خلاف فصاحت است؛ چرا که معنای حقیقی «لا»، نفی است و می‌بایست در همان معنا بکار رود [۱۱، ص ۳۸۱].

(۲) برخی دیگر «لا» را در ترکیب روایت، به معنای «نفی حکم به لسان نفی موضوع» گرفته و گفته‌اند که استعمال «لا» در این معنا در سه مورد امکان دارد: ا- خود موضوع، «منفی» و بر حسب عموم ادله یا اطلاق آن‌ها، دارای حکم شرعی باشد؛ مثلاً امام علی (ع) می‌فرماید: «لَيْسَ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ وَلَدِهِ رَبًّا» [۲۱، ج ۱۸، ص ۱۳۵]؛ میان پدر و فرزندش ربا وجود ندارد. طبق این روایت، عمل مذکور مصداق ربا نیست. ب- عنوان «منفی»، علت و سبب برای کاری باشد که بر حسب عموم دلیل یا اطلاق آن، موضوع حکم است. برای نمونه وقتی پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «رَفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ الْخَطَا وَ النَّسِيَانُ وَ ...» [۲۱، ج ۱۵، ص ۳۶۹]، در این مورد، نفی معلول است به زبان نفی علت. به دیگر سخن کاری که در حال خطا و نسیان و ... صورت می‌گیرد، مثل این است که در خارج به وقوع نپیوسته است. بنابراین حکم از آن مرتفع می‌گردد. ج- زمانی که عنوان «منفی»، عنوان ثانوی برای موضوعی باشد که دارای حکم است، مثل عنوان طاعت در روایت «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» [۳۰، ج ۵، ص ۲۱۸]. به دیگر سخن مقوله طاعت که در اینجا نفی شده، موضوع چیزی است که بر آن احکام خاصی مترتب است؛ مثلاً نماز که مصداق طاعت است؛ اگر در ملک غصبی برگزار شود، اطاعت محسوب نمی‌شود؛ یعنی بر معاصی که نسبت به خداوند صورت می‌گیرد نیز احکامی مترتب می‌شود.

(۳) به اعتقاد شیخ انصاری «لا» برای نهی از فعل و یا نفی وجوب است [۷، ص ۵۳۷]. با دقت در روایات دال بر این قاعده به نظر می‌رسد که «لا» در معنای حقیقی خود

یعنی نفی جنس بکار رفته است؛ یعنی در معصیت خالق، جنس اطاعتی برای مخلوق نیست. به دیگر سخن هر کس به انسان امر و نهی نمود که در آن معصیت پروردگار باشد، از این شخص امر که مخلوقی از مخلوقات است، نباید اطاعت کرد؛ زیرا واژه طاعت جنس است که در سیاق نفی افاده عموم می‌دهد.

«طاعت و معصیت»: طاعت به معنای انقیاد و فرمانبرداری و نقطه مقابل آن نافرمانی [۲۹، ص ۵۲۹] و اسم است برای هر آنچه که مصدر آن «اطاعت» باشد. [۵، ج ۸، ص ۲۴۱؛ ۴۶، ج ۲، ص ۲۰۹]؛ اما معصیت، به معنای پیروی نکردن [۵، ج ۱۵، ص ۶۷] و خلاف فرمانبرداری آمده است [۲۰، ج ۶، ص ۲۴۲۹].

سید مرتضی طاعت را انجام فعل می‌داند یا هر چه جاری مجرای آن شود در حالی که موافق با اراده فردی باشد که دارای علو رتبه است [۳۴، ج ۲، ص ۲۷۵]، و معصیت را هر فعل یا اخلال در فعلی که خداوند آن را خوش ندارد [همان، ص ۲۸۳].

سید علیخان کبیر در شرح خود بر صحیفه سجّادیه می‌نویسد: «طاعت» در لغت، انقیاد و فرمانبرداری و در اصطلاح؛ موافقت و اجرای دستور است و البته گفته شده موافقت با اراده الهی نیز طاعت خوانده می‌شود [۵۱، ج ۲، ص ۲۵] و معصیت، مخالفت با امر و نهی شارع [۵۱، ج ۲، ص ۳۵۹] و خروج از اطاعت الهی [۵۱، ج ۶، ص ۳۸۹] است. در مقام جمع‌بندی می‌توان چنین گفت که طاعت، به هر آنچه که رضای الهی و تقرب وی در آن است، معنا می‌شود و ضد آن هم معصیت خواهد بود. به عبارت دیگر طاعت، همان موافقت با دستور الهی بواسطه امتثال آن است.

۵. معنای روایت

روایت «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» را می‌توان به دو گونه ترجمه نمود که بسته به نوع ترجمه، مصادیقی برای آن متصور است:

۵-۱. بایسته نبودن اطاعت مخلوقین، در معصیت خالق

مقصود این است که اگر یکی از مخلوقین، فردی را به کاری امر، نهی، تشویق و یا ترغیب نماید و این فعل یا ترک فعل او موجب ارتکاب معاصی باشد، اطاعت و پیروی از دستور وی لازم نیست و می‌بایست از خواسته او سر باز زد. در ذیل چند نمونه از این نوع ترجمه خواهد آمد:

الف) جایی که نافرمانی از خدا رواج دارد، پیروی و اطاعت از مخلوق سزاوار نیست [۳۲، ص ۱۴۹۳].

ب) آفریده را فرمان بردن، نشاید آنجا که نافرمانی آفریننده لازم آید [۳۶، ص ۳۹۱].
ج) اطاعت و پیروی از مخلوق سزاوار نیست جایی که نافرمانی خدا در آن باشد [۴۹، ج ۲، ص ۱۱۶۷].

د) هیچ اطاعتی از مخلوق، در نافرمانی پروردگار روا نیست [۲۸، ص ۶۶۷].

۵-۲. عدم تحقق اطاعت با معصیت خالق

اگر خود فرد بخواهد عملی انجام دهد و در مقدمات کلی یا جزئی آن دچار معصیت و فرو غلطیدن در حرام شود، عمل وی مصداق عبادت و اتیان دستور شارع محسوب نخواهد شد. برای این دیدگاه نیز به مواردی اشاره می‌شود:

الف) در معصیت خالق، طاعتی برای مخلوق نیست [۹، ص ۸۰۰].

ب) اطاعت پروردگار زمانی صحیح و مورد رضایت اوست که خالص باشد و آمیخته به معصیت نباشد. به عبارت دیگر با اجتناب از معصیت، طاعت محقق می‌شود [۴۱، ج ۴، ص ۳۷۲].

ج) عبادت و بندگی جایز نیست آنجا که موجب معصیت باشد؛ مانند نماز خواندن در زمین غضبی و جایی که به ستم گرفته شده است [۴۹، ج ۲، ص ۱۱۶۷].

د) ابن میثم می‌گوید: مصداق این روایت، وضو ساختن با آب غضبی یا اقامه نماز در خانه و زمین غضبی است و نفی در این روایت بر نفی جواز حمل می‌شود - همانطور که از نبی (ص) و اهل بیت (ع) منقول است - ولی شافعی معتقد است نفی برای فضیلت است ولی عبادت صحیح است [۱۴، ص ۵۶۶].

در مقام مقایسه دو دیدگاه باید گفت که دیدگاه دوم نسبت به دیدگاه اول، عام است؛ چرا که دیدگاه نخست، فقط پیروی از مخلوق در معاصی را شامل می‌شود؛ اما دیدگاه دوم انجام هر کاری را که به هر دلیلی معصیت در آن راه دارد رد می‌کند؛ خواه نفس تبعیت از مخلوق باشد؛ خواه فعلی از افعال؛ مثل اقامه نماز در مکان یا لباس غضبی.

در این میان روایاتی وجود دارد که قول اول را تأیید می‌کند؛ مثلاً در کتاب «المحاسن» بابی تحت عنوان «باب لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» قرار دارد و سه روایت را در تفسیر آیه «اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله...» [۱، توبه، ۳۱] با همین برداشت نقل می‌کند [۱۵، ج ۱، ص ۲۴۶]. در کتاب مستدرک الوسائل نیز بابی

تحت عنوان «تحریم إسخاط الخالق فی مرضاه المخلوق» هست که در آن روایت مذکور هم آمده است [۶۱، ج ۱۲، ص ۲۰۹].

در کتاب «تنبییه الخواطر و نزهه النواظر» در باب طمع از امام علی (ع) نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) سپاهی را گسیل داشته و مردی را به فرماندهی آن تعیین کردند و به سپاهیان دستور دادند تا فرمان او را بشنوند و از او اطاعت کنند. فرمانده آتشی برافروخت و به آن‌ها امر کرد تا میان آتش روند. گروهی از آنان خودداری کرده و گفتند ما از آتش فرار کردیم و جمعی هم خواستند وارد آتش شوند که خبر به پیامبر رسید. فرمود: اگر آن‌ها وارد آتش می‌شدند، پیوسته در آتش می‌ماندند و افزود: اطاعت در نافرمانی خدا معنا ندارد، تنها در کار نیک اطاعت واجب است.

برخی نیز نقل کرده‌اند که آن گروه تصمیم داشتند تا وارد آتش شوند اما جوانی به آن‌ها گفت: شتاب نکنید تا رسول خدا (ص) بیاید. اگر آن بزرگوار شما را دستور داد که وارد آتش شوید، آن‌گاه وارد شوید. پس خدمت پیامبر رسیدند؛ آن گرامی فرمود: اگر وارد آتش شده بودید، هرگز از آن بیرون نمی‌شدید. اطاعت تنها در کار نیک لازم است و اطاعت مخلوق در آنجا که نافرمانی خدا باشد، معنی ندارد [۶۲، ص ۱۱۲].

نیز در تفسیر مبین ذیل آیه ۱۴ سوره تغابن آمده است که اهل تفسیر قائلند گروهی از مکّیان مسلمان شده و قصد هجرت به سوی پیامبر نمودند؛ ولی در این حال فرزندان و زنانشان آن‌ها را از این کار منع نمودند و در حقیقت این آیه جهت تحذّر از اطاعت زن و فرزندان در آن مورد نازل شده است. همچنین برای تأیید مطلب می‌توان به روایت «لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق» تمسک نمود و در این باره بین اینکه مخلوق از بستگان باشد یا غیر آن‌ها، تفاوتی نیست [۵۶، ص ۷۴۷].

موارد مذکور و نیز موارد مشابه در روایات همگی مؤید تفسیر اول‌اند و برای برداشت دوم جز آرای برخی فقها نمی‌توان به مؤیدی اشاره نمود.

در تأیید برداشت اول می‌توان گفت که در روایات تعبیر به «لا طاعة لمخلوق» شده و اگر برداشت دوم صحیح باشد، نیازی به ذکر واژه مخلوق نبود. معلوم می‌شود در ذکر این واژه خصوصیتی نهفته است که همان تبعیت از مخلوقات در ارتکاب محرمات باشد. در هر صورت حتی اگر نتوان برداشت اول را ترجیح داد، باز می‌توان در هر موردی که معصیت تحقق پذیرد؛ از جمله پیروی از دیگران، روایت را مستند حکم قرار داد و امکان جریان قاعده وجود خواهد داشت. بنابراین در مقام استنباط حکم، با توجه به دیدگاه

نخست، در صورتی که خواسته مخلوق از انسان مغایر دستورات الهی و احکام شرعی باشد، باید استنکاف کرد؛ ولی با اهتمام به دیدگاه دوم در همه مواردی که در انجام اعمال یا ترک آن‌ها مرتکب گناه و معصیت می‌شود، می‌توان به قاعده تمسک نمود.

۶. موارد تطبیق قاعده

۶-۱. موارد تطبیق قاعده در برداشت اول

۶-۱-۱. فقها در جایی که جانشین امام (ع) فردی را بدون وجود حقی به کشتن فرد دیگر بگمارد، ضمن بیان شقوق گوناگون مسأله می‌گویند اگر فرد مأمور نسبت به قتل غیر حق، آگاه و عالم باشد، جایز نیست او را بکشد و اطاعت از جانشین امام (ع) جایز نیست؛ چرا که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق». پس اگر دستور او را انجام داد و وی را کشت، قاتل ضمن پرداخت کفاره، قصاص می‌شود و بر فرد امر قصاص و کفاره‌ای متوجه نیست ولی بی‌تردید نسبت به آنچه انجام داده، مرتکب گناه و عصیان شده است [۴۰، ج ۲، ص ۴۶۷؛ ۴۳، ج ۷، ص ۴۱].

۶-۱-۲. زن نمی‌تواند بدون اذن همسر خود حجّ مستحبّی بجا آورد، ولی در حجّ واجب اذن او شرط نیست؛ زیرا «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» [۴۵، ج ۵، ص ۱۳۳]. در دیگر واجبات هم وضع به همین شکل است. در حجّ واجب اگر احرام بسته باشد، واجب است آن را بجا آورد هر چند برای زوج ناخوشایند باشد و زوج نمی‌تواند او را از اتمام حجّ منع نماید. فقها همگی نسبت به این مسأله اجماع دارند [۲۵، ج ۱۳، ص ۶۷].

۶-۱-۳. انجام اوامر پدر و مادر جز در مواردی که پیامد آن معصیت الهی نباشد، واجب است. درباره اطاعت از والدین در واجبات عینی باید گفت که اطاعت آن‌ها در ترک این دسته از واجبات، جایز نیست؛ زیرا در عیون اخبار الرضا (ع) آمده است: «برّ الوالدین واجب و إنّ کاناً مشرکین و لا طاعة لهم فی معصیه الله عزّ و جلّ و لا لیغیرهما فإنّه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق ... [۳، ج ۲، ۱۲۴]؛ نیکی به والدین واجب است هر چند که مشرک باشند. در انجام معصیت الهی برای آن دو و غیر آن‌ها هیچ‌گونه اطاعتی وجود ندارد؛ زیرا طاعتی برای مخلوق در معصیت خداوند نیست».

۶-۱-۴. از جمله شروط زکات، حرّیت و آزاد بودن فرد است و این موضوع میان فقها مشهور است به طوری که علامه حلّی عدم وجوب زکات بر مملوک را اجماعی می‌داند [۲۳، ج ۵، ص ۱۶]. وی و محقق حلّی معتقدند که بنابر فرض تمولّ و دارایی مملوک،

زکات بر او واجب است که در این صورت دیگر احصای حریت به عنوان شرط پرداخت زکات موجه نخواهد بود. اما علامه حلی در کتاب «مختلف الشیعه» قائل است که علما در وجوب زکات بر عبد اختلاف نظر دارند [۲۴، ج ۳، ص ۱۵۶]. در هر صورت در مسأله دو قول وجود دارد که در فرض تمول هم، وی به دلیل محجور بودن نمی‌تواند زکات پرداخت کند و در همین ثبوت وجوب زکات با رفع حجر از او بواسطه اذن مولا نیز مناقشه وجود دارد و خود علامه در فرض تمول عبد و احراز شرائط نصاب با استدلال به روایت «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» معتقد است که پرداخت زکات واجب بوده و محتاج اذن مولا نیست؛ چرا که در ادای واجبات، اذن مولا مدخلیتی ندارد [۲۳، ج ۳، ص ۴۵].

۵-۱-۶. در بحث شرایط قبول شهادت، فقها قائلند که شهادت برخی از ارحام بر برخی دیگر قابل قبول است. از جمله موارد این نوع شهادت، شهادت فرزند علیه پدر و مادر است که دو قول میان فقها وجود دارد: قول اول: عده‌ای قائل به منع قبول این شهادت شده و این نظر را به مشهور فقها نسبت داده‌اند و حتی ادعای اجماع بر آن نیز شده است و شیخ طوسی می‌نویسد که دلیل ما اجماع فرقه و اخبار و روایات آنها است [۴۲، ج ۶، ص ۲۹۷]. قول دوم: شهادت بر والدین قابل قبول است؛ زیرا ادله‌ای که در قبول شهادت فرد عادل اقامه شده، عمومیت دارند و آیه‌ی: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ [۱، نساء، ۱۳۵]؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به عدالت فرمانروا باشید و برای خدا شهادت دهید، هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما بوده باشد»، مورد فوق را در بر می‌گیرد و این مورد مشمول عموم آیه‌ی: «لا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ [۱، بقره، ۲۸۳]؛ شهادت را کتمان نکنید. هر کس که شهادت را کتمان کند، به دل گناهکار است» می‌شود و چون گناه صورت می‌گیرد، طاعتی نیست و روایت «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» شامل این مورد خواهد شد [۵۰، ص ۳۳]؛ یعنی با توجه به اوامر الهی ادای شهادت حتی نسبت به خود، فرزندان و نزدیکان واجب است و کتمان آن، گناه. پس اگر کسی کتمان شهادت نمود، مرتکب معصیت شده است و با این کار اطاعت الهی صورت نمی‌گیرد؛ بلکه با ادای شهادت، اطاعت الهی محقق می‌شود.

۶-۱-۶. قسم زن و فرزند با وجود والدین و شوهر منعقد نمی‌شود مگر آنکه بر انجام فعل واجب یا ترک حرامی باشد. در این فرع، اجمالاً اختلاف نظری دیده نمی‌شود و دلیل آن، صحیحه منصور بن حازم و روایت ابن قداح [نک: ۲۱، ج ۲۳، ص ۲۱۷] است. به

مقتضای این دو روایت، قسم این افراد بدون اذن والدین و شوهرشان انعقاد شرعی نمی‌یابد؛ چرا که متبادر از نفی ماهیت، نفی صحت آن می‌باشد.

شهید ثانی و برخی دیگر قائل به عدم صحت چنین سوگندی هستند [۱۸، ج ۱۱، ص ۲۰۶]؛ چرا که یمین، نوعی ایقاع است و ایقاعات اگر متوقف بر چیزی باشند، واقع نمی‌شوند. اصل کلام در این است که آیا اذن شرط صحت است یا اینکه نهی مانع آن است؟ مشهور این است که نهی، مانع است؛ به همین دلیل محقق حلی [۲۲، ج ۳، ص ۱۳۲] و متأخرین پس از او همانند شهید ثانی [۱۸، ج ۱۱، ص ۲۰۶] و فیض کاشانی [۴۷، ج ۲، ص ۴۱] آن را تأیید کرده و گفته‌اند هرگاه این اشخاص بدون اذن آن افراد به قسم مبادرت کنند، صحیح و منعقد است اگر چه والدین و شوهر می‌توانند آن را منحل ساخته و به هم زنند و از سوی دیگر، این افراد، قسم بر فعل واجب و ترک حرام را از این حکم استثنا کرده‌اند؛ بدین معنا که اگر سوگند بر انجام کار واجب و یا ترک حرام باشد، افراد مذکور توانایی بر هم زدن آن سوگند را نخواهد داشت؛ زیرا این حکم بر حسب روایت «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» خواهد بود و در حقیقت در این هنگام مقصود، نفی یمین و سوگند توسط والد در فعل یا ترک فعلی است که اراده فرزند به انجام یا ترک آن تعلق گرفته است و مجرد نهی والد منظور نیست [۶۰، ج ۳۵، ص ۲۶۲].

۶-۱-۷. پدر و مادر در صورتی که مسلمان، عاقل و آزاد باشند، می‌توانند فرزند را از جهاد منع کنند و در این مسأله هیچ اختلافی نیست و آنچه باعث انعقاد اجماع شده؛ علاوه بر سلطنت داشتن در ممانعت، معتبر بودن اذن آنان است. استدلال علامه حلی بر این مطلب آن است که اطاعت والدین واجب عینی است و حال آنکه جهاد، واجب کفائی بوده و واجب عینی مقدم بر واجب کفائی است [۲۵، ج ۱۴، ص ۳۶]. اما اگر جهاد متعین بر فرزند باشد و وجوب آن عینی تلقی شود، می‌بایست به جهاد بروود بدون اینکه طلب اذن از والدین کند و حتی در صورت مخالفت آن‌ها هم می‌تواند اطاعت نکرده و به جهاد رود، دلیل این حکم قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است [۶۰، ج ۲۱، ص ۲۴].

۶-۱-۸. اگر زن در حالت اعتکاف، طلاق رجعی داده شود، بر او واجب است که به منزل خویش جهت گذراندن عده برگردد و اعتکاف او باطل است، و اگر اعتکاف به صورت واجب موسع باشد، بعد از خروج از عده آن را از سر می‌گیرد. از سوی دیگر اگر به صورت واجب معین باشد، بین اتمام آن و سپس خارج شدن، یا ابطال آن و خروج فوری جهت انجام عده، بعید نیست مخیر باشد؛ زیرا مصداق تزاحم دو واجب است و اهمیت

واضحی هم در بین وجود ندارد؛ ولی اگر طلاق به صورت بائن باشد، اشکالی ندارد؛ چرا که در ایام عده حضور او در منزل واجب نیست [۳۹، ج ۲، ص ۲۵۷]. اگر اعتکاف واجب معین باشد؛ مثل روز سوّم اعتکاف یا اینکه به سببی واجب معین باشد؛ مانند اجاره و اجیر شدن بر انجام آن، و در این حال شوهر او را منع کند، چه کار باید کند؟ از یک طرف، باید به مقتضای روایات برای عده گذراندن به خانه رجوع کند و از سوی دیگر به مقتضای اطلاق دلیل، ماندن در مسجد جهت اعتکاف هم بر او واجب است؟

صاحب عروه، بحث فوق را در دو واجبی که متزاحم هستند و اهمیت هیچ یک نسبت به دیگری معلوم نیست، مندرج ساخته و به همین دلیل فتوا به تخییر داده است. مبنای ایشان آن است که این دو، یک چیز نبوده و مشهور آن است که عده نگه‌داشتن در خانه و خارج نشدن بدون اذن از احکام عده است؛ ولی اگر ما منکر این مبنا شویم و بنا را بر این بگذاریم که این مورد از احکام زوجیت هستند، حرمت خروج از خانه بدون اذن که برای زن ثابت است، با همان مناط (وجوب اطاعت از شوهر) برای معتده هم ثابت است. دلیل مبنای ما این است که معتده رجعیّه، همسر و زن حقیقی شوهر است نه اینکه در حکم زن حقیقی باشد. حکم این نوع طلاق مثل حکم بیع صرف و سلم است. همان‌گونه که امضای بیع صرف و سلم توسط شارع منوط به قبض است و با قبض، بیع به وجود می‌آید، طلاق هم زمانی موجب جدایی می‌شود که عده منقضی گردد و پیش از آن فقط انشای محض است و همه آثار زوجیت از جواز نگاه کردن، کشف حجاب، آرایش و تمکین باقی است، حتی اینکه شوهر اگر با علم به اینکه زنا حرام است، با معتده همبستر شود، زنا محقق نشده؛ بلکه این همبستری نشانه رجوع است و این حکم از روایات معتبر مشعر به اینکه بینونت و جدایی پس از انقضای عده است، به دست می‌آید. بنابراین مبنا - که درست نیز هست - مزاحمتی در بین نیست تا مسأله منجر به تخییر گردد؛ زیرا در اعتکاف واجب، شوهر حقّ منع زن را ندارد و دلیل این حکم هم قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» است و آنچه که در این بحث تعیین می‌یابد، اتمام اعتکاف و سپس خروج جهت گذراندن عده است [۲۶، ج ۲، ص ۴۴۰].

۹-۱-۶. در موضوع حجّ نمودن زن، این فرع مطرح است که آیا اذن شوهر در حجّ نذری شرط است یا نه؟ برخی از فقها با استدلال به قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»، قائل به عدم اشتراط اذن شوهر هستند؛ ولی برخی نیز اعمال این روایت را در این نوع صحیح ندانسته و می‌گویند: اولاً، حدیث به معاصی نسبت به واجبات و محرّمات

اصلی انصراف دارد نه متعلقات عرضی آنها یا مواردی که با عناوین ثانوی ایجاد می‌شوند؛ مثل نذر و ...، ثانیاً اگر بگوییم شوهر در نذر اذن ندهد، اصلاً نذر منعقد نمی‌شود و صحیحه عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) بر آن دلالت دارد: «لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا أَمْرٌ فِي عِتْقٍ وَ لَا صَدَقَةٍ وَ لَا تَدْبِيرٍ وَ لَا هَبَةٍ وَ لَا نَذْرٍ فِي مَالِهَا إِلَّا بِإِذْنِ زَوْجِهَا إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ زَكَاةٍ أَوْ بَرٍّ وَالدِّيَّانَةِ أَوْ صَلَهِ رَحِمِهَا» [۲۱، ج ۱۹، ص ۲۱۴]؛ زن نمی‌تواند با وجود شوهر برده‌ای آزاد کند، صدقه پرداخت نماید و عبدی را تدبیر کند و یا هبه یا نذری انجام دهد جز با اذن شوهر؛ ولی در حج یا پرداخت زکات یا نیکی به والدین و یا صلّه رحم، اذن شوهر نیاز نیست». بنابراین اگر وجوب حجّ به صورت اصلی منظور باشد، در مستثنی داخل است و اگر به صورت نذر (عرضی) منظور شود، داخل در مستثنی‌منه (لا نذر) است. ولی اگر شوهر اذن در نذر ندهد، لازمه اذن او سقوط حقّ خودش است و دیگر حقّ منع نخواهد داشت و دیگر نیازی به تمسک به حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» نیست [۵۵، ج ۱، ص ۲۴۸].

۱-۶-۱۰. در جایی که زن در تعیین عدد ما بین ماه یا بعض آن مخیر است، اگر شوهر با او معارضه کرده و او را از اختیار زمان خاصی منع نماید، در موردی که منافی حقّ استمتاع یا غیر آن باشد، ظاهر، وجوب اطاعت شوهر و مراعات حقّ او است. البته باید گفت تخییر در جایی جاری است که نه اهمّ وجود داشته و نه احتمال اهمّیت باشد و این در حالی است که مراعات حقّ شوهر اهمّ است که در این صورت موضوعی برای تخییر نمی‌ماند. اما اگر زن بخواهد در اوّل ماه قرار دهد و مغایر با خواست شوهر بوده باشد، شوهر می‌تواند زن را منع کند؛ بلکه در هر جایی که زن بخواهد احتیاط مستحبی بجا آورد، این حق برای او وجود دارد؛ البته اگر بحث احتیاط وجوبی باشد، شوهر حقّ منع زن را در انتخاب بر مبنای حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» نخواهد داشت [۳۱، ج ۳، ص ۲۱۰].

۱-۶-۱۱. اگر مرد به زن خود اذن دهد تا معتکف شود، در روز سوّم اعتکاف، حقّ نهی او را ندارد؛ زیرا نهی او در واجبات اثری نخواهد داشت به دلیل حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» [۳۱، ج ۱۰، ص ۳۷۳].

۱-۶-۱۲. طواف نساء بر زن و مرد واجب و باعث تحلیل محرّمات بر آنها می‌شود. اگر زن آن را انجام ندهد، تمکین به شوهر بر او حرام است. مستند این حکم، حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است... عکس این فرض نیز بر مبنای حدیث «لا طاعة

لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» صحیح است؛ یعنی در موردی که زن طواف نساء انجام داده، ولی مرد موفق به انجام آن نشده است [۳۱، ج ۱۴، ص ۳۴۹].

۱۳-۱-۶. نذر زن بدون اذن شوهر صحیح نیست و اگر زن بی اذن شوهر نذر کند، شوهر حق بر هم زدنش را دارد؛ ولی اگر به او اذن داد و زن، نذری منعقد کرد، شوهر دیگر نمی‌تواند آن را بر هم زده و از وفای به آن جلوگیری کند؛ زیرا نذر با همه شرایط خودش واقع شده و قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» شامل آن می‌شود [۳۱، ج ۲۲، ص ۲۸۲].

۱۴-۱-۶. شوهر نمی‌تواند همسر خود را بر اسقاط جنین در هر مرحله‌ای از تکامل (نطفه تا جنین) که باشد اجبار نماید؛ زیرا وی اصالتاً چنین حقی ندارد هر چند حمل و بارداری، منافی با استمتاع او باشد. دلیلش این است که مراعات بقای نوع نسبت به استمتاع جسمی شخصی عرفاً، شرعاً و عقلاً اهمّیت دارد. از دیگر سوی زن هم نمی‌تواند در این امر از شوهر اطاعت کند؛ زیرا سقط جنین حرام است و زن به دلیل قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» در امور واجب و حرام نباید از شوهر اطاعتی داشته باشد. تراضی بر اسقاط هم جایز نیست؛ زیرا مصداق تراضی بر معصیت است که فاقد وجاهت می‌باشد [۳۱، ج ۲۵، ص ۲۸۲].

۱۵-۱-۶. مرد نمی‌تواند همسر خود را مجبور به برداشتن چادر یا رفع حجاب نماید؛ زیرا حجاب بر زن واجب است و بر مرد اجبار به بی‌حجابی و خلاف شرع جایز نیست. بر زن هم اطاعت از شوهر در معصیت الهی واجب نیست. مستند این حکم هم قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است [۵۹، ج ۲، ص ۱۸۸].

۱۶-۱-۶. در بحث سقوط حق نفقه بواسطه نشوز باید توجه داشت عذر شرعی‌ای که مانع از استمتاع شوهر است، به استحقاق نفقه زن ضرری وارد نمی‌کند. بنابراین اگر ابتلای زن به انجام واجب مضیق باشد که مزاحم با اجابت شوهر است، شوهر حق ندارد که او را منع کند؛ زیرا قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» شامل موضوع شده و زن می‌تواند امتناع کرده و شوهر را اطاعت نکند. اما اگر ابتلا به واجب موسّع باشد، از آن جهت که واجب موسّع مزاحم واجب مضیق نیست، لا محاله بر زن اجابت شوهر واجب است و می‌تواند موسّع را به وقت دیگر اندازد [۶، ص ۷۴۶].

۱۷-۱-۶. اطاعت از حاکم فاسق جائز نه تنها واجب؛ بلکه جایز نیست؛ یعنی در امور جور و معصیت که بدان حکم می‌کند، اطاعت کردن از او جایز نیست و معمولاً این بحث در تعیین والی و انعقاد امامت وی مورد بررسی قرار می‌گیرد. آیاتی بر مدعای ما دلالت

دارد: «و لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ [۱]، شعراء، ۱۵۱ و ۱۵۲»؛ و از اسرافکاران فرمان نبرید. آنان که در زمین فساد می‌کنند و اهل اصلاح نیستند... نیز قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» شامل این حکم می‌شود و به عنوان اولین روایاتی مطرح است که دلالت بر مدعای ما دارد [۵۷، ج ۱، ص ۵۹۰]. اما اگر حاکم عادل به نیابت از امام معصوم (ع) حکمرانی کند، اطاعت از دستورات او واجب است. حال اگر به اشتباه اوامری را صادر کند در این که اطاعت از او واجب است یا خیر، چنین گفته شده است: «اگر حاکم معصوم نباشد و کسی علم داشته باشد که حاکم در تشخیص موضوع حکم اصل به خطا رفته است، در اینکه آیا اگر حکم حاکم معصیت الهی تلقی نشود، مخالفت با او و ترک اطاعت و لو به صورت پنهانی جایز است یا اینکه جایز نیست، در اینجا با استناد به قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» می‌گوییم که اطاعت حاکم مطلقاً واجب است جز در مواردی که منجر به معصیت الهی شود [نک: ۳۷، ص ۱۱۴].

۱۸-۱-۶. اعانه و کمک به فرد ظالم و ستمگر حرام است. در بحث جواز قیام و مبارزه مسلحانه بر ضد حاکم جور این قاعده نقش اساسی و مبنایی دارد. به دیگر سخن، تسلیم فرد ظالم شدن و اطاعت او در اوامر ولاییش، از بارزترین مراتب و مصادیق کمک و مساعدت او است و از آن جهت که حکومت از بایسته‌های هر جامعه‌ای است و اطاعت حاکم در اوامر ولاییش از لوازم حکومت و مقومات آن است، این اصل ناگزیر مستلزم وجوب سعی و تلاش و جدیت در راستای براندازی و اسقاط حاکمیت ظلم است تا جایی که بعد از آن حکومت عادل جایگزین شود و نظام اسلامی حاکم گردد. از جمله مسائلی که اجماع قولی و اعتقادی بر آن اقامه شده این است که: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق و إنما الطاعة في المعروف»؛ با این توضیح که اگر حاکم مسلمان از دین اسلام برگردد، خروج و قیام بر ضد او واجب است؛ زیرا دستورات و اوامرش بر مبنای همین قاعده واجب‌الاطاعة نخواهند بود [۵۷، ج ۱، ص ۶۱۷].

۱۹-۱-۶. موافقت با دستور مسئول رسمی و قانونی در حین انجام وظیفه، اگر خلاف دستور شرع و دستور به انجام کار حرامی باشد، واجب نیست. مبنای این حکم همانا قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» است [۵۸، ج ۱، ص ۹۶].

۲۰-۱-۶. بیماری و حیض مانع از فراش و همبستری‌اند؛ ولی بوسیله این دو، نفقه ساقط نمی‌شود. از سوی دیگر زمانی که زن به اذن شوهر مسافرت نماید، نفقه او ساقط

نخواهد شد؛ زیرا اذن شوهر باعث اسقاط حقیق می‌شود و این حق برای زن وجود دارد و تفاوتی ندارد که مسافرت برای مصلحتی واجب باشد، یا مستحب و یا مباح. اما اگر بدون اذن او مسافرت کند، بحث و نظر و تفصیل است؛ بدین شکل که اگر سفر وی واجب باشد؛ نفقه او بر مبنای قاعده «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» ساقط نمی‌شود، ولی اگر واجب نباشد، مستحق نفقه نیست [۱۹، ج ۴، ص ۶۷۹]؛ به عبارت دیگر، اگر سفر زوجه، سفری واجب مثل حج واجب باشد، نیازی به اذن شوهر نیست؛ زیرا طبق این روایت در آنجا که معصیت پروردگار تحقق می‌یابد، پیروی از نظر هیچ کس واجب نیست و فقط باید واجب الهی تحقق یابد، به همین خاطر نفقه زن که در ارتباط با تمکین وی می‌باشد، بخاطر سرپیچی از دستور شوهر و انجام فریضه ساقط نمی‌شود.

۲-۶. موارد تطبیق قاعده در برداشت دوم

براساس معنای دوم حدیث «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق»؛ مواردی که مصداق آن محسوب شوند و فقها به استناد آن فتوا داده باشند بسیار اندک است به گونه‌ای که با وجود فحص فراوان صرفاً یک مورد به دست آمد که بیان آن به این شرح است: از جمله شروط قصر و شکسته شدن نماز، آن است که فرد، مبادرت به انجام سفر حرام نماید. همه فقها بدون هیچ اختلاف نظری قائل هستند که در سفر معصیت، نماز شکسته نمی‌شود و کامل است. سفر معصیت دو گونه است: الف) اینکه سفر بنفسه حرام باشد؛ مثل مسافرت کردن زن بدون اذن شوهر در موارد غیر واجب شرعی و نیز زمانی که این مسافرت منافی با حق شوهر باشد و یا مانند سفر بخاطر ترس از یورش دشمن و مواردی که اصل سفر و دوری از وطن، مبعوض شارع بوده و محکوم به حرمت است. ب) اینکه سفر بنفسه مباح است ولی به قصد انجام کاری حرام صورت می‌گیرد؛ همانند این مورد که فردی بخاطر سرقت، خرید شراب، کشتن نفس محترمه، زنا و کمک به ستمگران مسافرت نماید [۲۷، ج ۲۰، ص ۹۴]. اقتضای اطلاق نصوص و فتاوی‌ای علما هر دو قسم را شامل می‌شود، ولی شهید ثانی در مورد گونه اول اشکال کرده و معتقد است که روایات شامل آن نمی‌شوند [۱۷، ص ۳۸۸].

امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ سَافَرَ قَصْرًا وَأَفْطَرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ رَجُلًا سَفَرَهُ إِلَى صَيْدٍ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ أَوْ رَسُولًا لِمَنْ يَعُصِي اللَّهَ أَوْ فِي طَلَبِ عَدُوٍّ أَوْ شَحْنَاءٍ أَوْ سِعَايَةٍ أَوْ ضَرَرٍ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [۴، ج ۲، ص ۱۴۲؛ ۲۱، ج ۸، ص ۴۷۶]؛ کسی که سفر می‌کند باید

نماز را شکسته بخواند و افطار نماید، مگر آنکه مردی باشد که سفرش به قصد شکار یا در معصیت خداوند است، یا پیک کسی باشد که خدای را معصیت می‌کند، یا برای طلب دشمن یا دشمنی، یا گزارش دادن بد و یا ضرر رساندن به گروهی از مسلمانان باشد. همان‌گونه که بیان شده، در شمول این روایت برای گونه اول سفر معصیت مناقشه شده است؛ یعنی موردی که اصل سفر بنفسه حرام باشد. ولی مطلب شهید ثانی قابل مناقشه است؛ زیرا فرمایش امام (ع) «أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ» برای شمول قاصر نیست و این قسم بر سفر حرام از نوع انطباق کلی بر مصداق آن منطبق است و مثل این استعمال هم شایع است؛ زیرا دخول فرد در عنوان کلی را بیان می‌کند؛ مثل اینکه گفته شود: «زَيْدٌ فِي الْعِلْمَاءِ» یعنی زید یکی از مصداق علمای است. از سوی دیگر روایت «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» در این مسأله وارد است. بدین معنا که طاعت در عملی که خود آن بنفسه مصداق معصیت خالق است، نمودی ندارد. بنابراین سفری که معصیت خدا در آن باشد شامل این قسم هم شده و داخل در کبری بوده و مصداقی برای آن است [۲۷، ج ۲۰، ص ۹۸].

۷. حکم تعارض قاعده «لا طاعة» با دیگر قواعد

هرگاه این قاعده با قواعد دیگری تعارض پیدا کند، اگر قاعده معارض، «لا حرج» یا «لا ضرر» باشد، از آن جا که بنابر فتوای فقها دو قاعده مذکور بر سایر قواعد و ادله حکومت دارند [۱۲، ج ۲، ص ۲۲۷ و ۲۳۰؛ ۱۳، ج ۱، ص ۲۳۱؛ ۳۸، ج ۱، ص ۴۸۰] و حتی گاه قاعده «لا حرج» بر «لا ضرر» هم پیشی می‌گیرد [۸، ج ۲، ص ۴۶۷] بر قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» مقدم می‌شوند؛ اما اگر معارض، قاعده دیگر باشد، فتاوا مختلف است. موارد ذیل نمونه‌هایی از این تعارضات می‌باشد:

أ- در بحث استیجار اعیان مستأجره، چنانچه مستأجر پس از اتمام مدت اجاره ملک را تخلیه نکند و بدون اذن مالک آنجا بماند، غاصب محسوب شده و علاوه بر اینکه ید او، ید ضمان است، احکام عبادی همانند اقامه نماز و استفاده از آب خانه جهت غسل یا وضو، بر مبنای قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» دچار مشکل خواهند شد. از سوی دیگر اگر حکم تخلیه برای مستأجر مستلزم عسر و حرج باشد ولی برای موجر حرجی نباشد، قهراً حکم تخلیه عین مستأجره بواسطه قاعده «لا حرج» منفی و مرفوع خواهد شد. ناگفته نماند که اگر عسر و حرج متوجه موجر باشد، قاعده «لا حرج» در طرف او اجرا شده و قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» نیز به دلیل تصرف بدون اذن در مورد اعمال عبادی مستأجر اجرا خواهد شد.

ب - زن نمی‌تواند بدون اذن همسر روزه مستحبی بگیرد یا از خانه خارج شود. این حکم علاوه بر دلایل خاص [نک: ۲، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ۴، ج ۲، ص ۸۰؛ ۲۱، ج ۸، ص ۳۴۹؛ ۵۲، ج ۷، ص ۶۰۵] مستفاد از قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» است. بدین معنا که چون اذن همسر در این موارد شرط است، اگر بدون اذن وی صورت پذیرند، مصداق طاعت نیستند. از سوی دیگر اگر زندگی عادی زن دچار عسر و حرج شود، مثلاً شوهر غیبت طولانی کند یا از دادن نفقه عاجز باشد یا از دادن آن استنکاف کند و ...، زن می‌تواند بر مبنای قاعده «لا حرج» به حاکم مراجعه و درخواست طلاق نماید. پس در زندگی عادی زن باید در همه امور از شوهر اطاعت کند ولی اگر شوهر در اثر اموری زندگی را بر همسر خود سخت و حرجی کند، نمی‌توان قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» را برای اعمال عبادی زن جاری نمود و باید با استناد به قاعده «لا حرج» او را از وضعیتی مشقت بار او نجات داد. به تعبیر روشن‌تر اگر انجام اعمال مستحبی زن با حق شوهر تنافی پیدا کند، انجام آن مصداق عبادت نخواهد بود؛ زیرا مرتکب معصیت شده است. در مقابل، اگر زن همه وظایف همسری را که منوط به اذن شوهر است انجام دهد، ولی شوهر حقوق زن را پرداخت ننماید، دیگر نمی‌توان به استناد قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» او را به ادامه انجام تکالیف زناشویی اجبار نمود؛ زیرا مصداق عسر و حرج خواهد بود.

ج - طرح شکوائیه نزد حاکم و قاضی جور حرام است؛ زیرا از اصل این کار نهی شده است: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَى طَاغُوتٍ فَحَكَمَ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَإِنْ كَانَ حَقُّهُ ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ ... [۴۸، ج ۱۶، ص ۹۰۳]؛ هر کس برای داوری نزد قاضی جور (طاغوت) رود و آنچه را وی به نفع او حکم کند، به حرام می‌گیرد هر چند حق او در آن ثابت باشد؛ زیرا آن را به حکم طاغوت گرفته است در حالی که خداوند فرمان داده که بدو کفر ورزد». علاوه بر این، حکم او نیز قابل اطاعت نخواهد بود؛ زیرا حکم او بر اساس قوانین الهی نیست و قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» بر این دلالت دارد. از دیگر سوی، اگر گرفتن و احقاق حق متوقف بر رجوع به حاکم و قاضی جور باشد، قاعده «لا طاعةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» با قاعده «لا ضرر» تداخل پیدا کرده و قاعده «لا ضرر» مقدم بر آن می‌شود.

د - اگر مولا به مملوک خود اجازه احرام بستن دهد و وی نیز احرام ببندد، مولا نمی‌تواند از اذن خود رجوع کند [۳۹، ج ۲، ص ۴۲۵]. در این مورد قاعده سلطنت اقتضای

جواز رجوع را دارد؛ زیرا صحت احرام، حدوداً و بقاءً مشروط به اذن اوست؛ ولی برخی قائلند که قاعده سلطنت جاری نیست؛ زیرا شروع کردن در احرام، اتمام آن را واجب می‌کند و جز با محلل شرعی، احرام منحل نمی‌شود و در بحث ما رجوع مالک، مصداق محلل شرعی نیست. مورد دیگر اینکه قاعده «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» بر آن تقدم دارد؛ زیرا بر عبد واجب نیست که در این هنگام از مولا تبعیت نماید [۳۱، ج ۱۲، ص ۴۲].

نتیجه

۱- مفاد حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»، در فقه در ابواب گوناگونی قابل استناد است؛ با این وجود در کلام فقها به عنوان یک قاعده شهرت نیافته است. با توجه به آیات و روایات فراوانی که به نوعی مؤید مضمون این حدیث هستند، و نیز با عنایت به صحت سند و کلیت مفاد آن، و کثرت و تنوع موضوعاتی که فقها حکم آن‌ها را از حدیث مذکور استفاده کرده‌اند، می‌توان قاعده بودن «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» را اثبات و مدلل کرد و مبنای بسیاری از احکام در ابواب مختلف فقهی قرار داد.

۲- برای این روایت دو معنا ارائه شده است: ا- اطاعت از دیگران در صورتی که منجر به معصیت خداوند شود، سزاوار نیست. ب- اگر اعمال افراد موجب معصیت خداوند گردند، اطاعت الهی محقق نمی‌شود. دیدگاه دوم نسبت به دیدگاه اول، عام است؛ دیدگاه نخست، تنها پیروی از مخلوق در معاصی را در برمی‌گیرد؛ اما دیدگاه دوم، هم این مورد، و هم عباداتی که منجر به گناه می‌شوند را شامل خواهد شد. به نظر می‌رسد با توجه به دلایل و شواهدی که گفته شد، معنای اول صحیح باشد، هرچند اراده معنای دوم هم ما را به مقصود می‌رساند. بر این اساس، مطابق قاعده مستفاد از آن، (طبق معنای اول) ملاک صحت و جواز پیروی از دستورات و اوامر دیگران، عدم مغایرت با اوامر خداوند و احکام شرعی است و هرگاه اطاعت از دیگران موجب معصیت خداوند باشد، حرام خواهد بود. از سوی دیگر (مطابق با معنای دوم)، اصل اطاعت الهی با انجام حرام محقق نمی‌شود و می‌بایست مرز میان اطاعت و معصیت به هنگام انجام عبادات مشخص شود.

منابع

- [۱]. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- [۲]. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲ش). *الخصال*. تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ اول، ۲ جلد، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- [۳]. ——— (۱۳۷۸ق)، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تصحیح مهدی لاجوردی، چاپ اول، ۲ جلد، تهران، نشر جهان.

- [۴]. _____ (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، ۴ جلد، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- [۵]. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، تصحیح احمد فارس، چاپ سوم، ۱۵ جلد، بیروت، دار الفکر والطباعه و النشر و التوزیع.
- [۶]. اراکی، محمد علی، (۱۴۱۹ق)، کتاب النکاح، چاپ اول، ۱ جلد، قم، نور نگار.
- [۷]. انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۲۶ق)، الفوائد الاصولیه، چاپ اول، ۱ جلد، تهران، شمس تبریزی.
- [۸]. _____ (۱۴۲۸ق)، فرائد الاصول، چاپ نهم، ۴ جلد، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
- [۹]. انصاریان، حسین، (۱۳۸۶ش)، ترجمه نهج البلاغه، چاپ دوم، ۱ جلد، تهران، پیام آزادی.
- [۱۱]. آخوند خراسانی، محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، کفایه الاصول، چاپ اول، ۱ جلد، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۱۲]. آشتیانی، محمد حسن، (۱۴۰۳ق)، بحر الفوائد، چاپ اول، ۲ جلد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- [۱۳]. بجنوردی، حسن، (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیه، تصحیح مهدی مهریزی و محمد حسین درایتی، چاپ اول، ۷ جلد، قم، الهادی.
- [۱۴]. بحرانی، کمال الدین میثم، (۱۳۷۵ش)، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمد صادق عارف و دیگران، چاپ اول، ۵ جلد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- [۱۵]. برقی، احمد بن محمد، (۱۳۷۱ق)، المحاسن، چاپ دوم، ۲ جلد، قم، دار الکتب الاسلامیه.
- [۱۶]. پاینده، ابوالقاسم، (۱۳۸۲ش)، نهج الفصاحه، چاپ چهارم، ۱ جلد، تهران، دنیای دانش.
- [۱۷]. جبعی عاملی، زین الدین بن علی، (بی تا)، روض الجنان فی شرح ارشاد الادهان، چاپ اول، ۱ جلد، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۱۸]. _____ (۱۴۱۳ق)، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، چاپ اول، ۱۵ جلد، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- [۱۹]. جزیری، عبدالرحمن، (۱۴۱۹ق)، الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت وفقاً لمذهب اهل البيت (ع)، چاپ اول، ۵ جلد، بیروت، دار الثقلمین.
- [۲۰]. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶ق)، الصحاح، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، چاپ اول، ۶ جلد، بیروت، دار العلم للملایین.
- [۲۱]. حرّعاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، چاپ اول، ۳۰ جلد، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۲۲]. حلّی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ق)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تحقیق عبدالحسین محمد علی بقال، چاپ دوم، ۴ جلد، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- [۲۳]. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۴ق)، تذکره الفقهاء، چاپ اول، ۱۷ جلد، قم، مؤسسه آل البيت (ع).
- [۲۴]. _____ (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، چاپ دوم، ۹ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

- [۲۵]. _____ (۱۴۱۲ق)، *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب*، چاپ اول، ۱۵ جلد، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
- [۲۶]. خویی، ابوالقاسم، (بی تا)، *المستند فی شرح العروه الوثقی*، تقریر مرتضی بروجرودی، چاپ اول، ۴ جلد، بی تا.
- [۲۷]. _____ (۱۴۱۸ق)، *موسوعه الامام الخویی*، چاپ اول، ۳۳ جلد، قم، مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.
- [۲۸]. دشتی، محمد، (۱۳۷۹ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ اول، ۱ جلد، قم، مشهور.
- [۲۹]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، *مفردات الفاظ القرآن*، چاپ اول، ۱ جلد، بیروت، دارالقلم.
- [۳۰]. روحانی، محمد صادق، (۱۳۸۲ش)، *زبدہ الاصول*، چاپ دوم، ۶ جلد، تهران، حدیث دل.
- [۳۱]. سبزواری، عبدالاعلی، (۱۴۱۳ق)، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، چاپ چهارم، ۳۰ جلد، قم، مؤسسه المنار.
- [۳۲]. شاهین، داریوش، (۱۳۵۸ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ اول، ۱ جلد، تهران، جاویدان.
- [۳۳]. شریعت اصفهانی، فتح الله، (۱۴۱۰ق)، *قاعده لا ضرر*، تحقیق یحیی ابوطالبی عراقی، چاپ اول، ۱ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۳۴]. شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، (۱۴۰۵ق)، *رسائل شریف مرتضی*، تصحیح سید مهدی رجایی، چاپ اول، ۴ جلد، قم، دار القرآن الکریم.
- [۳۵]. شریف الرضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، چاپ اول، ۱ جلد، قم، هجرت.
- [۳۶]. شهیدی، سید جعفر، (۱۳۷۸ش)، *ترجمه نهج البلاغه*، چاپ چهاردهم، ۱ جلد، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۳۷]. صافی گلپایگانی، لطف الله، (بی تا)، *التعزیر؛ احکامه و حدوده*، چاپ اول، ۱ جلد، بی تا.
- [۳۸]. طباطبایی قمی، سید تقی، (۱۴۱۳ق)، *عمده المطالب فی التعلیق علی المکاسب*، چاپ اول، ۴ جلد، قم، کتابفروشی محلّاتی.
- [۳۹]. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۰۹ق)، *العروه الوثقی فیما تعم به البلوی*، چاپ دوم، ۲ جلد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- [۴۰]. طرابلسی، ابن براج قاضی عبد العزیز، (۱۴۰۶ق)، *المهذب*، تصحیح جمعی از محققان زیر نظر آیت الله سبحانی، چاپ اول، ۲ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۴۱]. طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵ش)، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، چاپ سوم، ۶ جلد، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- [۴۲]. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، *الخلاف*، چاپ اول، ۶ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۴۳]. _____ (۱۳۸۷ق)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، تحقیق محمد تقی کشفی، چاپ سوم، ۸ جلد، تهران، المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه.

- [۴۴]. عباس، حسن، (۱۹۶۶م)، *النحو الوافی*، چاپ سوم، ۴ جلد، مصر، دار المعارف.
- [۴۵]. فاضل‌هندی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶ق)، *کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام*، چاپ اول، ۱۱ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۴۶]. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، *کتاب العین*، چاپ دوم، ۹ جلد، قم، هجرت.
- [۴۷]. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، (بی‌تا)، *مفاتیح الشرایع*، چاپ اول، ۳ جلد، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- [۴۸]. ——— (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، چاپ اول، ۲۶ جلد، اصفهان، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع).
- [۴۹]. فیض‌الاسلام اصفهانی، علی‌نقی، (۱۳۷۹ش)، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، چاپ پنجم، ۲ جلد، تهران، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام.
- [۵۰]. کاشف‌الغطاء، حسن بن جعفر، (۱۴۲۲ق)، *انوار الفقاهه (کتاب الشهادات)*، چاپ اول، ۱ جلد، نجف، مؤسسه کاشف الغطاء.
- [۵۱]. کبیر مدنی، سید علی‌خان، (۱۴۰۹ق)، *ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین*، تصحیح محسن حسینی امینی، چاپ اول، ۷ جلد، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۵۲]. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، تصحیح دارالحدیث، چاپ اول، ۱۵ جلد، قم، دارالحدیث.
- [۵۳]. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، چاپ دوم، ۱۱۱ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۵۴]. محقق داماد، مصطفی، (۱۳۸۳ش)، *قواعد فقه (۱)*، چاپ دوازدهم، ۱ جلد، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- [۵۵]. مدنی کاشانی، حاج آقا رضا، (۱۴۱۱ق)، *براهین الحجج للفقهاء و الحجج*، چاپ سوم، ۴ جلد، کاشان، مدرسه علمیه آیت‌الله مدنی کاشانی.
- [۵۶]. مغنیه، محمدجواد، (بی‌تا)، *التفسیر المبین*، چاپ اول، ۱ جلد، قم، بنیاد بعثت.
- [۵۷]. منتظری، حسین علی، (۱۴۰۹ق)، *دراسات فی الولاية الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه*، چاپ دوم، ۴ جلد، قم، تفکر.
- [۵۸]. ——— (بی‌تا)، *رساله استفتائات*، چاپ اول، قم، بی‌نا.
- [۵۹]. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۴۰۹ق)، *مجمع المسائل*، تحقیق علی کریمی جهرمی و همکاران، چاپ سوم، ۵ جلد، قم، دار القرآن‌الکریم.
- [۶۰]. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، تصحیح عباس قوچانی، چاپ هفتم، ۴۳ جلد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۶۱]. نوری، حسین، (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، چاپ اول، ۲۸ جلد، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع).
- [۶۲]. ورام بن ابی‌فراس، مسعود بن عیسی، (۱۳۶۹ش)، *تنبیه الخواطر و نزهه النواظر*، ترجمه محمد رضا عطایی، چاپ اول، ۱ جلد، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.